

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله و تعالی فرجه الشریف.

قاعده لو کان لبان.

مقدمه

استدل غیر واحد من الفقهاء فی جمله من المسائل التي یعم بها الابتلا بقاعده حاصلها: (ان
عدم اشتها شیء و عدم ظهوره دلیل علی عدم ذلك الشی فیما اذا کان بحیث لو ثبت
لبان و طهر)

یکی از ادله ای که فراوان در فقه مورد استدلال واقع میشه و همچنین در غیر فقه هم
گاهی در اصول هم ممکن هست مورد استدلال واقع بشود، قاعده است به نام قاعده لو
کان لبانه، حاصل این قاعده این هست که این کان، کان تامه هست یعنی لو ثبت لو
تحقق، اگر این حکم متحقق بود ثابت بود هر آینه این آشکار میشد برای فقها برای مسلمین
برای شیعه ها حالا محدوده ها را مختلف هست هر جایی، پس بین وجود و ابانه و روشن
شدن و مشتهر شدن ملازمه هست، جوری هست که بین وجود این حکم و بین اشتها و
میان شدن و آشکار شدن اش ملازمه هست حالا اگر آشکار نشد معلوم میشه نیستش،
چون خلف فرض ملازمه هست، فرض این هست که جوری هست که اگر بود باید آشکار
میشد، و به این که آشکار نشده است معلوم میشه نشده، این یک استدلالی هست که حتی
در عرف هم خیلی جاها چیه؟ رایج هست، مثلا میگن که آیا فرض کن فلان شخصیت بزرگ
وارد قم شده است یا نه میگن نه اگر اومده بود اینقدر سر و صدا میشد همه میفهمیدند از
این که سر و صدایی نشده است معلوم میشه که نیامده است، میگن لو کانه لبان، و چون
لم بین پس معلوم میشه نیامده است، پس یک قیاس استثنایی تشکیل میشه که در قیاس
استثنایی در مقدم بین دو چیز ملازمه گفته میشه که اگر بود تحقق داشت آشکار میشد، در
تالی در مقدمه ثانی تالی استثنا میشه و لکن آشکار نشد پس نیست، این بهش میگن قاعده
لو کانه لبان.

استدل غیر واحد من الفقهاء فی جمله من المسائل التي یعم بها، ابتلا به او عمومی و
همگانی است به قاعده ای که حاصل اون قاعده این هست که، الابتلا بقاعده حاصلها: (ان
عدم اشتها شیء و عدم ظهوره، عدم اشتها یک چیزی و عدم ظهور و آشکار شدن یک
چیزی دلیل است بر عدم اون شی دلیل هست که اون شی وجود نداره، دلیل علی عدم
ذلك الشی فیما، البته در کجا، در جایی که بوده باشی به جوری که، اگر ثابت بود که آشکار
بشه و ظاهر بشود، اذا کان بحیث لو ثبت لبان و طهر)

و ذلک: مثل وجوب الاقامه، فیقال، یکی از جاهایی که به همین دلیل بهش استدلال شده در باب صلاة وجوب اقامه برای نماز هست، آیاما برای هر نماز باید اقامه بگیریم؟ روایات اقامه جوری هست که درش ترخیصی نیامده است، همش داره که اذان بگو اقامه بگو، علما برای این که دست از این وجوب بردارند به همین قاعده تمسک کرده اند گفته اند بابا هرکسی روزی چند بار می خواهد نماز واجب بخونه؟ پنج بار نماز واجب، این هم که بر همگان واجب هست، اگه اقامه هم جزو واجبات بود، لبان وظهر این یک چیزی نبود که مخفی بشه.

س. یعنی سیره متشرعه؟

ج. نه به سیره کاری نداریم به همین کار داریم، میگیریم این اگر واجب بود در شریعت، به سیره کار نداریم از راه سیره نمی خواهیم بگیریم، می خواهیم بگیریم اگه این وجوب در شریعت بود و جزو واجبات نماز بود، لبان وظهر چرا؟ برای این که همه بهش ابتلا دارند، وبما این که نه مردم همه میگویند، اصلا قائل نیستن به این که واجب هست، پس معلوم میشود که این وجوب نبوده است، بین وجوب اینجا و این که همه این وجوب را بفهمند ملازمه هست، وجوب را بفهمند نه عمل کنند به عملش کاری ندارم، بین وجوب و این که همه وجوب را بفهمند ملازمه هست، مثل این که همه بدونند نماز ظهر واجب هست حالا ولو نخوندند، همه می دانند رکوع برای نماز لازم هست ولو نکنند، انجام ندهند ولی میدانند لازم هست، اگر اقامه واجب بود همگانی میشد همه میفهمیدند این وجوب را.

س. ارتکاز؟

ج. یا در ارتکازشون بود بله، یا در قولشون بود، البته روشن بود برایشون.

و ذلک: مثل وجوب الاقامه، فیقال: ان الاقامه للصلاة من الامور التي يعم بها الابتلاء، ابتلاء به او همگانی هست، بل بیتلی بها کل مکلف فی کل یوم خمس مرات علی الاقل، علی الاقل که میگیریم چرا؟ برای این که ممکن هست که نماز قضاء هم بخواد بخونه نماز پدرش هم برایش لازم هست که بخونه، حداقل نماز های خودش پنج تا هست که باید بخونه، حالا نماز های دیگر هم ممکن هست برایش واجب باشه، فلو کانت واجبه، اگر اقامه واجب بود، لاشتر بذلک، بواسطه اون کثرت ابتلاء اشتها پیدا می کرد، و بان و شاع، مبین می شد و آشکار میشد و شیوع پیدا میکرد، همه میدانستند که لازم هست، بل اصبح من الواضحات التي يعرفها کل احد، از وضاحتی بود که همه او را میشناختند، فکیف لم یذهب الی وجوبه، کار به انجام اش نداریم ها، فکیف لم یذهب الی وجوبه عدا نفر یسیر من الاصحاب؟ یه عده ی نادری گفته اند که لازم هست، مثلا در بعضی ها مثلا آقای خوانساری رحمت الله علیه در نماز صبح ایشان یا فتوا میداد یا احتیاط واجب میکرد که باید اقامه گفته بشه، خب البته گفتن اقامه احتیاط داره واقعا، چون احتیاط اش هم واقعا قوی هست، حالا چون روایات اش مرخص اش همین امور اینجوری هست که ما بگیریم دست خواهیم ازش برداریم.

س.؟؟؟

ج. آقا توارد ادله در یک جا که مانعی نداره، به یک منظر نگاه می کنیم میگیریم توی سیره اشون نیست به یک منظر نگاه می کنیم میگیریم قول به وجوب ندارند، اگه بود باید قائل به وجوب میشدند صرف نظر از عملشون باید میگفتند این لازم هست حالا ولو ما انجام نمی

دهیم من انجام نمی دهم، دو تا مطلب هست.

س. ارتکاز متشرعه بر این است که واجب نیست؟

ج. و حال این که اگر واجب بود باید ارتکازشون وجوب میشد.

س. اگه ارتکازشون حجت باشه دیگه نیازی ندارند به اون ادله؟

ج. بابا میگم توارد دلیل اشکال داره.

س. همیشه این اتفاق میوفته؟

ج. نه همیشه اتفاق نمی افته، حالا میاد مثال های، همیشه اتفاق نمی افته.

س. ممکنه عوامل دیگری دخیل بوده که این وجوب را کنار بگذاریم، مثلا وضوی پیامبر 23 سال در مرأی و منظر مردم بوده و پیامبر وضوء میگرفت، بعدش اختلاف شده بین شیعه و سنی، و معلوم نیست الان پیامبر طبق این اختلاف چگونه وضوء میگرفتند؟
ج. این ها شرایط هست، شرایط را می گویم، کجاست که لو کان لبان، اینها شرایطی هست که خواهد آمد.

س.؟؟؟

ج. ببینید حالا مثال، گفتیم که بعضی از فقها که آقای خویی باشد در فقه به این قاعده تمسک کرده است برای این که واجب نیست، این از یکی از مثال ها، حالا ممکن هست که کسی در فقه بگه آقا من این مثال را قبول ندارم، اینش مهم نیستش، حالا یک مثالی هست که فقیه به این قاعده تمسک کرده است.

وسمیت هذه القاعدة بقاعدة لو کان لبان، به این نام نامیده شده است، وقد يعبر عنها بعدم الدليل دليل العدم، به نام دیگری هم این قاعده داره میگن عدم الدليل دليل العدم، همین که دلیلی براین که لازم هست نیستش معلوم میشه که وجود نداره، برای این که اگه وجوب داشت ملازمه داشت، بین اینی که دلیلی اقامه میشه در این افراد قائل بشوند، اجماعی در این باشه، روایتی باشه حرفی باشه، والفعل، که همین کان باشه در این تعبیر، کان فی هذا التعبير یراد به کان التامه بمعنی ثبت، لو کانه لبان، معنایش این نیست که مال این ناقصه باشه یعنی اگر می بود اون؟! خب اگر می بود اون چی؟ خبر می خواست، نه لو کانه معنایش این نیست که اگر این می بود او فلان طور میشد، نه لو کان یعنی لو تحقق فهذا لبان و طهر، پس کان، کان تامه هست، و تفصیل الکلام فیها يستدعی التکلم فی امور:

الامر الاول: توضیح القاعدة

س. با اطلاق مقامی چه فرقی داره؟ تفاوت اینجا با اطلاق مقامی چیه؟

ج. در اطلاق مقامی لازم نیست برای همه روشن بشه، اطلاق مقامی برای یک مورد هست، یا برای مجموع ادله هست، که نگفته اند اما این ملازمه آخریست اون اطلاق مقامی این هست که این مقام مقامی بود که اقتضاء میکرد که شارع بگوید، حالا که نگفته معلوم میشه که وجوب نداره، ولو این که امر این چنینی نیست که همگانی باشه، در یک موردی شخص رفته از امام یک سوالی را کرده است میگن اینجا این اگر لازم بود باید این مطلب

را میفرمود، مقام، مقامی هست که باید تنبیه را میفرمود، حالا که نفرموده است معلوم میشه که واجب نیست، ولو من تک هستم، درست؟ اما در قاعده لو کانه لیان می خواهد بگه این حکم یک حکمی هست که یک مزیتی داره یک خصوصیتی داره که اگه این حکم شرع بود یک لازمه لاینفکی برایش مترتب میشد، در اثر کثرت ابتلاء و همگانی بودن ابتلا و فراوانی ابتلا لازمه اش این بود که این حکمه چی بود؟ همگان میفهمیدند، مثلاً حالا یک مثال دیگه، اگر واقعا واجب بود هر کس ماه را اولین باری که ماه را میبیند سجده کنه برای خدا، اگه این از احکامه واجبه اسلام بود که هر کسی که ماه را میبیند اولین باری که هر کسی که ماه را میبیند باید سجده کنه در مقابل خدای متعال این لیان و ظهر، این حکم یک حکمی هست که اصلاً چی هست؟ وظیفه همه اگر بود صغیر و کبیر و زن و همه مردم و کوچک و بزرگ اولین باری که ماه را در هر ماه میبینند باید سجده شکر کنند، خب این یک حکمی بود که لازمه اش این بود که در اثر کشف ابتلا و فلان باید چی بشه، باید همگانی میشد، از همین که همگانی نشده است مشتهر نشده است یقین پیدا میکنیم که یک همچین حکمی وجود نداره، دیگه احتیاج نداریم به برائت مراجعه کنیم بگیم مشکوک هست شبهه ی حکمیه هست برائت جاری میکنیم، این جا نه از همین که لم بین معلوم میشه که چی؟ نیست، دلیل داریم برای این که نیست نه این که شک داریم به برائت مراجعه می کنیم.

س. در وجوب اقامه میشه گفت عدم الدلیل، دلیل العدم؟

ج. حالابله، مثل این جور کسی بگه دلیل هست همین ادله ای که گفته است، اقم، درست؟ اونها دلیل هست.

ان القاعده، گاهی در این دو اصطلاح یعنی دو نام به تفاوت ما وجود داره.

الامر الاول: توضیح القاعده. ان القاعده المذكوره مشتمله علی قیاس استثنائی، يدعی فیہ الملازمه بین ثبوت الشیء و بین بینوته و ظهوره، که ادعا می شود در این قیاس استثنایی ملازمه بین ثبوت یک چیزی و بین تبیین و ظهورش بر مردم، ویستدل بطلان التالی، که تبیین و ظهور باشه، علی بطلان المقدم، که ثبوت اون شی باشه، میگیم ملازمه است دیگه این که نبود پس اونم نیستش، کما عرفت فی مثال الاقامه، همونطور که در مثال اقامه که در بالای صفحه زدیم، این مطلب را شناختیم، حیث ادعی الملازمه بین ثبوت وجوبها، (اقامه) و بین ظهور ذلک و اشتهاه (اون وجوب)، بین مردم؛ ویستدل بعدم ظهوره (اون وجوب) وعدم اشتهاه (اون وجوب) علی عدم وجوبها (اقامه)، وجوب اشتهاه پیدا نکرده پس معلوم میشه که وجوبه نیستش.

ومنشاء الملازمه فی المثال، دراین مثال اقامه چی هست؟ ان الاقامه من الامور التي یعم بها الابتلاء، فیدعی فی مثل ذلک، که عمومیت ابتلاء داره، ان حکم المساله مما لا یخفی، حکم این مسئله که اقامه واجب هست یا نیست؟ از چیزهایی هست که مخفی نمی ماند، بل یظهر و یشتهر، چون همه بهش نیاز دارند، فعدم الظهور و الاشتهاه دلیل علی انفاء الحكم، حالا که اشتهاه پیدا نکرده است معلوم میشود حکم منتفی هست، چون حکمه جوری هست که اگه بود لازمه قهری اش اشتهاه بود، این امر اول که روشن شد.

الامر الثاني: موارد جریان القاعده، ما به این قاعده کجاها می تونیم تمسک کنیم و به عبارت دیگر این قاعده در کجاها جریان پیدا می کنه؟

س. نباید اول ثابت بشه، بعد بگیم کجا جریان داره؟

ج.اولا، کانه این قیاساتھا معها هاست، لو کان لیان دیگه حکم عقلی هست دیگه، این دلیل دیگری نمی خواهد.

س. کلیش درسته، منتهی واقعا روی زمین بخواهیم اجراش کنیم؟

ج.اون مال فقیه هست، ببینید این قانون هست این استدلالی که این راهی هست که اگر شما یک راهی پیدا کردید که بین اون حکم و بین اشتهارش ملازمه بود قهراً از عدم اشتهار میفهمید که اون حکم نیستش، حالا مصداقا در فقه اینجوری هست کجاها؟ اون را فقیه باید اون کار را بکنه.

س. همیشه احتمال هست که شرایطی باعث شده؟

ج. شرایط اش را خواهیم گفت.

خب، موارد جریان الادله:

الاول: ان القاعدة المذكورة قد تجرى بلحاظ الحكم الشرعی، قد تجرى بلحاظ دليل الحكم الشرعی. سه جا از این حکم قاعده استفاده میشه، گاهی با قاعده لو کان لیان خود حکم شرعی استفاده میشه، که هستش یا نیستش؟ گاهی خودش استفاده نمی شه موضوع حکم شرعی استفاده می شه، مثلاً یکی از موضوعات حکم شرعی چی هست؟ میقات، میقات که خودش حکم شرعی نیست، موضوع حکم شرعی که از میقات احرام بسته بشه، یا اجتناب از میقات بدون احرام حرام هست، یا مشعر موضوع حکم شرعی هست، عرفات موضوع حکم شرعی هست، خب حالا میگیم آقا اگر فلان جا میقات بود لیان واشتھر، مثلاً جده اگر میقات بود لیان و اشتھر، و حال این که هیچ کسی نگفته است توی تاریخ اسلام از اون موقع تا به حالا اگه واقعا مثلاً جده خودش میقات بود همونطور که جحفه میقات فلان جا میقات هست این خود جده هم میقات بود لیان و ظھر، پس در وجوب اقامه خود حکم بود اون مثال، در مثل میقات و مشعر و چه و چه این ها موضوع حکم هست، این هم، گاهی هم دلیل بر حکم شرعی هست، مثل این که میگیم که اگر شارع از این سیره رد کرده بود لیان و ظھر حالا که لم یبین معلوم میشه که رد کرده است، پس این سیره حجت هست، پس بنابراین سه جا ممکن هست ما از این قاعده چکار کنیم استفاده کنیم.

الاول: وقد تجرى بلحاظ، خود حکم شرعی نه موضوع اش، موضوع الحكم الشرعی، کما عرفت مثاله فی مستهل البحث. در ابتدای بحث که همون مسئله اقامه بود.

س. این قاعده بر برائت مقدم است؟

ج. بله چون این قاعده چی میاره؟ دلیل هست، و برائت دلیل حیث لادلیل، اصول دلیل حیث لا دلیل است.

س. پس موارد؟؟؟ خیلی کم میشه؟

ج. نه، نه چون اونجاهایی هم که این ملازمه باشه اینقدر زیاد نیست همه جاها.

الثانی: وقد تجرى، این قاعده، بلحاظ موضوع الحكم الشرعی، نه خودش، فیقال_مثلاً ان الموضوع الكذائي لو کان میقاتاً لیان و ظھر، اگه فلان موضع میقات بود درج لیان و ظھر،

جزء من المشاعر في الحج لبان و ظهر، وحيث لم بين ذلك فليس ميقاتاً او ليس من المشاعر، اين جزئي از مشاعر بوددر حج اونجا، لبان و ظهر، مثلاً الان ميگن كه آقا فلان جا هم، آيا اين هم جزو مشعر هست؟ يا الان ميگن اينجا جزو عرفات هست؟

س. يعنى اين حقيقت شرعيه نيستند؟ اگه حقيقت شرعيه نيستند، استظهاراته و دليل بر حقيقت؟؟؟

ج. استظهار نيست استظهار نيست اينجا، اينجا اين هست كه آيا توي حجاز و مكه به اينجا ميگن به خدمت شما عرض شود عرفات يا نه؟ ميگيم اگه توي مردم به اين جا ميگفتند عرفات اين سايلان متوالي كه مردم وقوف به عرفات لازم دارند خب عده اي هم همين جا وامي استاندند، ميگفتند اينجا هم عرفات هست، خارج از عرفات كسي اينجا مي آمد نمي گفتند كه از عرفات رفته اي بيرون، پس معلوم ميشه اينجا جزو عرفات هست يا نيست، و همچنين اگر شارع كه ميقات جعل كرده است، گفته اين ها ميقات هستند ممكن هست موضوع حكم شرعي هم خودش مجعول شرعي گاهي باشه به يك لحاظ هم مجعول شرعي هست ولي موضوع براي احكام اخر هست، مثلاً دم را گفته است نجس است، خب اين كه الدم و نجس، اين جعل كرده است اما بعد از اين كه گفته است الدم النجس خود دم را كه خود نجاست دم را موضوع احكام قرار داده هست، موضوع احكام ديگري قرار داده است، خب مي فرمايد كه، وحيث لم بين ذلك فليس ميقاتاً او ليس من المشاعر

و كذا اذا استهل جماعة كثير فلم يروا الهلال لحكم بعدم وجوده؛ اذ لو كان لبان و ظهر، اگه هزار نفر آمده اند دارند استهلال مي كنند ظاهراً هيچ ابر و غباري هم نيست آسمان صاف هست، هزار استهلال كرده اند نديده اند آدم يقين پيدا ميكند كه نيست، ميگه لو كان و ظهر و بان اين آدم ها، اقلاً براي صد تاشون، دويست تا شون روشن ميشه، يا گاهي هم بگو براي دو تاشون، حالا ممكن هست خطاي چشم و فلان و اينها را هم بگيم خب پس لبان و ظهر، مي فرمايند كه، و كذا اذا استهل، استهلال كنند طلب هلال كنند جماعت كثير، جماعة كثير فلم يروا الهلال لحكم بعدم وجوده؛ اذ لو كان لبان و ظهر، يه مثال هاي هم بعداً در حاشيه زده است، اونها خواستيد مطالعه مي فرماييد ديگه تكثير مثال هست.

الثالث: تجري، اين قاعده، بلحاظ دليل الحكم الشرعي، نه خود حكم نه موضوع حكم، دليل حكم شرعي، فيقال في حجية السيرة العقلية مثلاً، ان الشارع لو ردع عنها لبان و ظهر، فعدم ذلك كاشف عن عدم الردع، خب آيا ظواهر حجت هست يا حجت نيست؟ ميگيم عقلاي عالم به ظواهر كلمات افراد براي كشف مرادات اونها استدلال مي كنند اعتماد مي كنند، اگر شارع اين را منع كرده بود، كه نكرده اين لبان و ظهر، همه مي فهميدند كه عه پس بايد چكار كرد؟ راه متعارف عادي اين كه آدم حرفهاي ديگران را مطالب ديگران را بتونه بفهمه چي هست؟ ظاهر كلام اش هست، اين راه متعارف اش هست، اگه شارع اين را منع كرده بود اين لبان و ظهر بخاطر اين كه همه نياز به اين دارند، اين لبان و ظهر، پس حالا كه لم بين و لم يظهر معلوم ميشه منع نكرده است، حالا كه منع نكرده است پس اين سيره اثبات مي كند حجت ظواهر را كه دليل شرعي هست مي فرمايد كه: تجري، اين قاعده، بلحاظ دليل الحكم الشرعي، نه خود حكم نه موضوع حكم، دليل حكم شرعي، فيقال في حجية السيرة العقلية مثلاً، ان الشارع لو ردع عنها لبان و ظهر، فعدم ذلك، كه بان و ظهر نشده، كاشف عن عدم الردع كما بين ذلك في محيث حجية السيرة، فراجع، بحث سيره كه بحث اول مان بود همين بحث را كرديم از همين لو كان لبان و ظهر استفاده كرديم.

س. عدم ردع را با حجیت ؟؟؟؟ این عدم ردع نیاز به اثبات؟؟؟ نداره؟

ج. نه، این قطع میاره برای ما، بله با حجت هم کافی هست منتها حجیت اش را از غیر بنا عقلا درست کرده باشی، یا اگه از بنا عقلا درست کرده باشی بایک دلیل دیگه درست کرده باشی که دور نشه، درست دور نشه.

ثم ان الحكم الذي يراد نفيه او اثباته بالقاعده قد يكون حكماً وضعياً، نحو: نجاسة الدم، اینجا باز برای اینکه تنبیه ایجاد بشه چون این قاعده یک قاعده ای هست که خیلی ارزش استفاده همیشه ولی مظلوم هست بحث ارزش نشده است در کتب از خود قاعده، این جا میفرمایند که خب هم گفتیم گاهی برای حکم شرعی ارزش استفاده می کنیم گاهی برای موضوع گاهی برای دلیل حکم شرعی، حالا میفرماید: برای حکم شرعی هم که ارزش استفاده میکنیم، گاهی برای حکم وضعی ارزش استفاده می کنیم گاهی برای حکم تکلیفی در هر دو مقام کاربرد داره هم حکم وضعی هم حکم تکلیفی، ثم ان الحكم الذي يراد نفيه، یا اثبات اش به سبب این قاعده، نفيه او اثباته بالقاعده قد يكون حكماً وضعياً، حکم وضعی هست بکن نکن نیست، طهارت نجاست قضاوت و امثال این ها که به اینا میگویم ولایت به این ها میگویم احکام وضعیه دیگه،، نحو: نجاسة الدم المتخلف في الذبيحة، فيقال بانه لو كان نجساً لبان و ذاع و حيث لم يكن كذلك فليس نجساً.

س. اثبات کرد وجوب باشه این؟

ج. بله، همین جا حالا، البته به این که نفی نقیض میکنیم بعد به اون نقیض ثابت میشه یا نفی این ضد می کنیم ضد دیگرش ثابت میشه، حالا در مانحن و فيه، آقا خون ذبیحه بعد از این که ذبیحه را ذبح کردند و دم متعارف از او رفت آیا اون خون هایی که توی گوشت ها و رگ های داخل گوشت وفلان و اینها میمانه پاک هست یا نجس هست؟ فرموده اند: پاک هست، چرا؟ چون اگه اون خون هایی که داخل مویرگ ها هست و توی گوشت هست وفلان و اینها اینها نجس بود لبان و ظهر مردم می خواهند گوشت بخورند اینها را چطور میشه لو کان اون ها نجس هستند لبان و ظهر و حیث این که لم یشتهر ولم یبین که نجس هست، پس نجس بودن منتفی شد نجس بودن که منتفی شد ضدش بجایش می نشیند که طهارت باشه، بنابراین نفی نجاست و اثبات طهارت شد، چون این ها ضدان لاثالثه لهما اگه نجس نیست پس چی هست پاک هست، و اگر گفتید پاک نقیض نجس هست یعنی اون چیزی که نجس نیست چون حرف هست در فقه که آیا این دو تا دوتا امران وجودیان هستند که ضدان هستند یا نه طهارت عدم النجاسه هست، نه شی آخری؟ یا نه برعکس اش هم گفته شده است که طهارت عدم النجاسه هست یا نجاسه عدم الطهارت هست، خب

س. اثبات این حکم مفاد قاعده است یا مفادش دلیل عقلیه؟

ج. نه، نه، اولش را اثبات می کنیم با این قاعده این که نجس نیست از کجا می گیم که نجس نیست؟ لو کان لبان و ظهر، حالا پس حالا نجس نشد، حالا پاک هست یانه؟ وقتی که نجس نشد قهراً چی هست؟

س. قاعده اینو میگه دیگه؟

ج. قاعده نمیکه ولی نتیجه قاعده را شما چکار میکنید، اون را به مستقیم میگه اون را با واسطه میگه،

خب وقد يكون حكما تكليفاً الزامياً، مثل: وجوب التغمسيل و التكفين، لمن اطلق عليه الشهيد في الاخبار (این قسمت از متن کتاب در چاپ جدید که با کمی تغییرات است، وجود دارد) خب، به خدمت شما عرض شود که من مات علی حب آل محمد علیهم السلام فهو شهید، داریم دیگه، من قتل دون ماله فهو شهید، دزد آمده خونش میخواد اموالش را جمع کنه ببره، دفاع میکنه اون هم میزنه میکشه فهو شهید، مواردی فراوانی داریم که فرموده است فهو شهید، فهو شهید، فهو شهید، خب از اون طرف هم می دانیم که شهید لا یغسل و لا یکفن، میتونیم بگیم اینها هم لا یغسلون و لا یکفنون؟ این از همین قاعده استفاده کرده اند و گفته اند نه اگه بنا بود من مات علی حب آل محمد این شهیدی هست که صلوات الله علیه اجمعین که لا یغسل و لا یکفن لبان وظهر در جامعه ی شیعی، خب باید هیچ کس را غسل نکنند کفن هم نکنند با همون لباس اش دفن کنند، اگه اینجوری بود که هر شهیدی غیر شهید معرکه، هر شهیدی که یعنی من اطلق علیه، هر کسی که اتلق علیک الشهید حکم اش این باشه که لا یغسل و لا یکفن لبان وظهر، و حال این که اینجوری نیست، پس معلوم میشه این، این شهید ها اینجوری نیست که غسل و کفن نداشته باشند این شهید ها اینجوری نیست حتی اون شهید معرکه هم باید توی معرکه شهید شده باشه، اگه از معرکه بیاورند اش بیرون بعد جان بدهد اون حکم را نداره، یکی از دوستان ما میفرمود که برادرش شهید شده بود خب ایشون خیال شده بود که در همون معرکه و حال این که معلوم شد ایشون را آورده بودند بیرون و بیرون معرکه به شهادت رسیده بود ولو مثلاً یک ساعت بعدش، گفت که حالا نمی دانم بعضی از بستگانش گفت که خواب دیده بود و گفته بود که من یک ماه معطل لباسم بودم معطل لباسم بودم چون که با لباسش دفنش کرده بودند چون به عنوان این که شهید معرکه هست یک ماه معطل لباسم بودم حالا اون عالم برزخ چه اینها چه مسائلی داره والله العالم ، خب این هست، خب این جا میفرماید که: او غیر الزامی، الزامی مثل تغمسيل و تکفين که ما از همین قاعده لو کان لبان چی میفهمیم؟ وجوب تکفين و تغمسيل اش را میفهمیم، چجوری؟ با قاعده لو کان لبان میگیم که اگه واجب نبود غسل و کفن اونها اگه واجب نبود لبان و ظهر، پس عدم وجوب نفی شد، وقتی عدم وجوب نفی شد پس مشمول اطلاقات ادله ای میشود که هر میتی را باید غسل بدید کفن کنید.

س. شاید احتیاط کردند؟

ج. هیچ احتیاطی نکردند، بلکه معلوم هست که همه در ذهنشون این هست که این لازم هست و واجب هست.

س. پس دلیل شد اون اطلاقات ادله وجوب غسل و کفن؟

ج. بله به کمک میاد دیگه، یک چیز را این نفی می کنه، نفی در حقیقت وجوب دفن بلا غسل بلا کفن، چون شهید را غسل و کفن کردنش حرام میشه، چون بدعت هست، چون تشریع هست.

س. نفی الزام است نه الزام؟

ج. خب میدانم دیگه مثل اونجا شد دیگه، اونجا عدم النجاست را نفی کرد طهارت اثبات شد، اینجا هم همینجور هست، یا غیر الزامی، گاهی هم این قاعده را برای یک حکم غیر الزامی ارزش استفاده میشه، حکم تکلیفی غیر الزامی، استحبابی مثلاً کراهتی، نحو استحباب تجدید غسل الجنابه، ما وضوی تجدید داریم، غسل تجدیدی هم داریم یا نه؟ یکی

غسل جنابت کرده اون غسل اش را هم داره نه خوابید و نه چیزی دوباره غسل بکنه بگه میخواهم غسل تجدیدی بکنم، همونجور که وضوی تجدیدی داریم غسل تجدیدی هم داشته باشیم،

س. بعضیا جنابت را تجدید میکنند؟

ج. اون جنابت جدید میشه، تجدید نمیشه، اما این آقا یون گفته اند نه به چه دلیل؟ گفتند لو کانه لبان اگه این هم مثل وضو بود لبان وظهر، و حال این که یک همچین چیزی هیچ فقهی هیچ متشرعی نمی دانم چه چیزی نیست، پس معلوم میشه این واجب نیست، مستحب نیست.

نحو: استجاب تجدید غسل الجنابة حيث يقال انه لو استحَب ذلك لبان وشاع ولم يخف ذلك على الاصحاب، و مخفی نمی ماند آن برای اصحاب، مع انه لم يرد استحبابه فی شيء من الروایات و لم يتعرض له الاصحاب فی کلماتهم.

خب والوجه فی جریان القاعده فی الحكم الوضعی و التکلیفی غیر الالزامی: ان الحكم الوضعی ایضاً مورد للاهتمام ولو باعتبار ما يترتب عليه من الآثار التکلیفیه وكذا الحكم غیر الالزامی ، خب اینجا ممکن هست که کسی بگوید که آقا این قاعده لو کان لبان اینجاها نمی آید در احکام وضعیه نمی آید در احکام تکلیفیه غیر الزامیه نمی آید، چرا؟ برای این که این قاعده بر چه اساسی استوار هست؟ بر ملازمه بین مقدم تالی که اگه این حکم ثابت بود این باید ظاهر میشد آشکار میشد، این ملازمه در احکامه الزامیه ی همگانی که کثیر الابتلا هست وجود داره اما در احکام وضعیه به همچین چیزی نیست، یا احکام استحبابیه و کراهتیه به همچین چیزی نیست، جواب این هست که نه، احکام وضعیه بعضی اش همینطوری هست مثل نجاست همین نجاست خون باقی مانده در مویرگ های ذبیحه محل ابتلای همه هست، درست ولو به لحاظ احکام اش، درسته حکم وضعی اگر احکام تکلیفی برایش بار نباشه اهتمامی بهش نیست، ولی بلحاظ این که این احکام شرعیه موضوع احکام تکلیفیه هست و اونها محل نیاز هست، چیه؟ خب اون هم مورد اهتمام هست فلذا اگه این حکم وضعیه باشه مواردی را داریم که اگه این حکم وضعیه باشه باید ابانه پیدا بکنه و اشتها پیدا بکنه یا اگر این حکم استحبابیه باشه باید اون جهت را داشته باشه، میفرمایند که: والوجه فی جریان القاعده فی الحكم الوضعی و التکلیفی غیر الالزامی: این است که حکم وضعی نیز مورد اهتمام است ولو اینکه اگر به ذاته مورد اهتمام نباشه به اعتباره، ولو باعتبار ما يترتب عليه من الآثار التکلیفیه، که اینجا حرمت خوردن گوشت، اگه اینجوری باشه، همیشه این گوشت را خورد حرام است، وكذا الحكم غیر الالزامی فانه، حکم غیر الزامی هم مورد اهتمام متدینین هست، و ان لم یکن علی حد الاهتمام بالحکم الالزامی، اگرچه در اون حد نیست ولی باز در حدی است که لو کان لبان برایش صادق بشه، بنابراین فتجری فیهما، در مورد احکام وضعیه و تکلیفیه غیر الزامیه.

نکته القاعده

نکته ی قاعده واون سر اینکه قاعده را قاعده کرده و حجت کرده، اون در او وجود دارد.

وهی الملازمه، که اون نکته چیه؟ ملازمه ی بین ثبوت حکم یا نفس حکم و بین اشتها و شیوع و ظهورش در بین همگان است. بین ثبوت الحكم او نفیه و بین الشتهار و الشيوع و الظهور.

خب.

س. وجه ملازمه هم میخاین بگین عمومیت اهتمام واین هاست دیگه؟

ج. بله بله.

س. حاج آقا ممکنه دعاوی دیگه ای باشه؟

ج. اینا یکم صبر کنید، بحث میشه و میاید.

الامر الثالث: المراد بالاشتهار والظهور

اینکه میگیم لو کان لبان واشتھر، مرادمان از بان و اشتھر چیه؟ ان المقصود بالتالی، که بان واشتھر باشه فی القاعده، وعندما نقول، اونجایی که میگیم لوکان لبان وظهر واشتھر، هو التیین والاستظهار فی الآیات والاخبار او فتاوی الفقها وارتکاز المتشرعه وعمل هم علی سبیل منع الخلو، اینکه میگیم لبان وظهر یعنی کجا بان وظهر؟ بان وظهر یا در روایت وادله شرعیه یا در فتاوی فقها، اگر روایت و آیه نداره لاقل در فتاوی فقها باید باشد، یا لاقل در ارتکاز متشرعه، یاد رعملشون، یکی از این جاها باید ظهور و بروز پیدا میکرد، حالا اگه دیدید در هیچکدام از این چهار ساحت، ظهور پیدا نکرد نه در روایت نه آیه وروایتی داریم اصلا، ونه فقیهی فتوا داده، یا اگر داده اینقدر نادر است که ملحق به عدمه، تو عالم یه فقیه پیدا شده باشه، گفته شده باشه.

س. گاهی ده تا فقیهه گفته؟

ج. بله، اونجاهایی که ده تا گفته باشند، اگه مخصوصا مدامی باشند، نه اونجا لبان وظهر تطبیق نمیشه.

س. روایت باشه ولو ضعیف باشه؟

ج. نه، اونم لبان وظهر، اونم گاهی مشکل درست میکنه، گاهی مشکل درست میکنه، چون ممکنه این باقیمانده عده ای زیادی باشه که اون.

س. استحباب تحت الحنک در صلات؟؟؟

ج. نه نه، چون اینجوری نیستش که چون استحبابی نیست که اگر بود اینقدر بهش اهتمام باشه، اگر اهتمامی باشه فقط برای روحانیون هست، برای بعضیاست اما نه همه ی مردم که عمامه ندارند وفلان.

س. اون زمان همه داشتند؟

ج. نه، همه نداشتند، اینا دیگه میگم که مواردش مربوط به جا جا های فقه میشه که فقیه در اونجا باید حواسش رو جمع بکنه، با همه خصوصیات و مکتفات اونجا ببینه چه جوریه.

س. عرضمون اینه که حدود اشتهاره، اینکه شما میگوید اشتهار داشته تا چه حد باید اشتهار داشته باشه؟ الان مثلا ؟؟؟؟

ج. حدود نه، اصل الاشتهاره که باید در روایات باشد، حالا دیگه اینا ذات تشکیکه، مرتبط به این است که.

س. وجوب اقامه در فتاوا بوده دیگه ولو؟

ج. نه، باز ببینید اینا را باید، اگر واقعا اینجوری بود، این در حدی نبود که یکی دو نفر بگن، این یه چیز است که باید اکثریت میگفتند، چون واضح است من صدر الی الختم همه نماز باید بخونن، باید ببینیم که اون حکم، توجه کنیم که چه لازمه ای داره از اشتهار، مواردش فرق میکنه.

ان المقصود بالتالی فی القاعدة وعنما فلان هو، اینو که گفتیم دیگه، چیز جدیدی نیست.

علی سبیل منع الخلو، هم که میگیم یعنی این، اگه یکی از این ها حداقل باید باشد، مانع نیست که همش باشد یا دوتاش یا سه تاش باشد دیگه.

س. تو احکامی که مشهور اعراض کردند از اون حکم، باز میتونیم به این قاعده عمل بکنیم؟

ج. باید خصوصیات مورد را ببینیم، یعنی باید بگیم اگه اینجوری بود حتی اعراض هم نباید میشد ارزش، این وضعیت نباید پیش میومد.

س.؟؟؟

ج. نه، نمیگیم شهرت بر خلاف، می گیم متعرض نیستند نگفته اند که اگه واجب بود فقها می گفتند هیچ فقهی نگفته است که واجب هست، اصلا متعرض نشده، نه این که حالا فتوا به عدم وجوب داده است که بگید شهرت بر عدم وجوب هست، حرف این هست این امر اگر واجب بود باید این فتوای به وجوب توی کلمات می آمد هیچ فقهی نگفته است این واجب هست حالا که هیچ فقهی نگفته است واجب هست معلوم میشه با این که همه مورد ابتلاء است مورد نظر هست اینجور نبوده که فقها ارزش غفلت کنند یا بگند اون مورد ابتلاء نیست ما لازم نیست مسئله اش را بگیم با این که مورد ابتلاء بوده لازم بوده که مسئله اش را بگن اما هیچ کسی نگفته است که این واجب هست اصلا متعرض اش نشده اند، معلوم میشه این واجب نیست، خب ما میخوایم یک کاری بکنیم این بحث لو کان لبان فردا تمام بشود که توی بحث جدید بعد از تعطیلات برسیم به اون باب آخر، به شرطی میشود بخونیم که بگذارند.

الرابع: حجة القاعدة

ثم ان الملازمة المدعاه فی هذا القياس اما ان تكون قطعية، واما ان تكون ظنية اطمئنانية او ظنية غير اطمئنانية؛ این ملازمه ای که به بین مقدم و تالی اگه این ثابت باشد باید اشتهر و بان، این سه جور میشه این ملازمه سه جور میشه، گاهی ملازمه قطعی یقینی، گاهی این ملازمه قطعی نیست ولی اطمینانی هست که آدم اطمینان داره، گاهی ملازمه ظنی غیر اطمینانی هست، مضمون آدم این هست که اگه این باشد باید مشهور بشه مشتهر بشه، شصت درصد هفتاد درصد حساب میکنه ولی اطمینان نداره خب این حالات مقدم و تالی هست ملازمه بین مقدم و تالی این سه حالت را دارد، بعد نفی تالی میکنیم میگیم ولكن التالی نیست نبودن تالی هم تارة یقین داری، تارة اطمینان داری، تارة نه ظن به این داری، تارة این ظن معتبر هست، تارة ظن غیر معتبر هست، پس حالاتی

پیدا کردیم حالا به حسب این حالات میبینیم این در تمام حالات او موارد حجت هست یا نه؟

ثم ان الملازمه المدعاه فى هذا القياس اما ان تكون قطعيه، اوان ملازمه كه ميگيم لو كان لبان اينجا يا قطعى است، واما ان تكون ظنية اطمئنانيه، در حد اطمینان هست كه ملحق به علم هست او ظنيه غير اطمئنانيه، بمعنى ان الغالب بحسب العاده، اين كه ظنى غير اطمئناني هست يعنى چي؟ يعنى اينجورى هست كه به حسب غالب، ان الغالب به حسب آدم اين هست كه لو كانه لبان، كه اگه باشه معلوم ميشه استثناء ممكن هست كه يك وقت هاى باشه و معلوم نشه، انه لو كان لبان و ظهر و ان لم تكن هناك ملازمه قطعيه او اطمئنانيه، خب اين در ناحيه ملازمه.

و كذا فى ناحيه نفى التالى و هو التبين و الظهور، كه تالى تبين بود بين ظهور لبان و اظهار، فقد يقطع بعدم التبين و الظهور، علم داريم به تبين و ظهور، و قد يحصل الظن الاطمئناني او غير الاطمئناني بالعدم، يقين به عدم ظن اطمئناني به عدم يا غير اطمئناني به عدم.

وبملاحظه كلا الامرين، در باب ملازمه و در باب نفى تالى، تختلف نتيجة القياس، نتیجه قياس ما فرق مى كنه گاهى نتیجه قياس ما ميشه قطعى ولى هر دو طرف قطعى هست ملازمه قطعى عدم تالى هم قطعى باشه خب نتیجه هم ميشه قطعى ديگه، خب قطع هم كه حجت ذاتى هست در اين صورت ديگه، وهى استنتاج، كه اون نتیجه چي هست استنتاج نفى مقدم هست كه نفى مقدم كه، لو ثبت لو كانه اون مقدم است ديگه نفى بودن نفى تحقق، نفى المقدم، فان حصل القطع بانتفائه فلا اشكال فى حجية القطع، وكذا ان حصل الظن الاطمئناني وقلنا بحجية الاطمئناني؛ همچنین اگر ظن بر اطمینانی پیدا بشه به این كه نیست این هم حجت هست و بنابراین كه ما بگيم اطمینان حجت عقلانی هست شارع هم ردع نكرده قبول کرده اطمینان را، حجت اطمینان ذاتی نیست، احتیاج به دليل داره ولى دليل شرعى يعنى دليل سيره و عقلاء و عدم ردع شارع بر این هستش كه بلكه قد يقال ادله ی علم شامل اطمینان هم ميشود، چون اطمینان علم فلسفی نیست ولى عرفی هستش ادله ی علم شامل اون هم ميشه، و بالجمله الاستدلال بالقاعده منوط بكون النتيجة قطعيه او اطمئنانيه على الاقل، خلاصه كلام این هست كه و جان كلام این هست كه استدلال به این قاعده لو كانه لبان منوط به چي هست؟ منوط به این هست كه نتیجه ای كه از این قاعده استهلال ميشود يك نتیجه ی قطعى صد درصدی باشه كه این مرهون چي هست هم مقدم هم تالى قطعى باشه، و يا این كه اگه قطعى نیست نتیجه اطمینانی باشه كه نتیجه اطمینانی به این هست كه يا هر دو مقدم اطمینانی باشه يا يكيش اطمینانی باشه، چون نتیجه تا به اخص مقدمات هستش.

س. يعنى ظنى نباشه ديگه؟

ج. بله ديگه يعنى يكيش قطعى باشه يكيش اطمینانی باشه، مقصودم این هست، این جا.

میفرماید كه:

به كون النتيجة نتيجة قطعيه او اطمئنانيه على الاقل، نعم، يه استدراكى داريم يك جا ممكن هست كه نتیجه قطعى نباشه اطمینانی هم نباشه، اما در عين حال بگيم كه حجت هست.

نعم، اذا كان نفى التالى وهو التبين و الاشتهار، ثابتا بالظن المعتمد، اينجا كما اذا اخبر بعدم

الاشتهار ثقة متبع اخباراً حسیاً امکن الاعتماد علیه، مثلاً الان میان میگن آقا ما الان مکه نرفتیم از اونجاها خبر نداریم میگیم، ولی این را میدانیم که اگه فلان جا میقات باشه، این باید مشتهر بین اهل مکه و اونجایی ها مشتهر باشه حالا خودمون نرفتیم به آدم ثقة ای که اونجا ها رفته می آید به ما خبر میده همچین چیزی مشتهر نیست، خب نه ما یقین داریم به عدم اشتها نه ظن اطمینانی داریم به عدم اشتها ولی این آدم ثقة میگه که مشتهر نیست، پس بنابراین اینجا هم میتونیم بگیم اونجا میقات نیست، نتیجه قیاسمون ظن معتبر میشه.

س.؟؟؟

ج. بله ولی اشکال نداره، چون یترتب علیه اون حکم شرعی، مثلاً در فقه در باب اجماع همین مطلب را گفته اند، یه وقت شما خودتون میدانید که اگه صد تا عالم مثلاً صد تا عالمی که معاصر با معصوم بودند یا قریب العصر بودند عصر غیبت صغری را درک کرده باشند میگید اگه صد تا عالم متفق باشه فتوایشان بر این، این ملازمه داره با این که حکم شرع همین هست یه وقت شما میرید خودتون صد تا آدم را پیدا میکنید کتاب هایشون را میبینید فتوا داده اند، یه وقت نه شیخ طوسی که معاصر با اونهاست آقامن صد تا عالم را بررسی کرده ام گفته اند اینجا چی هست؟ اینجا در بحث اجماع گفته اند چیه گفته اند وقتی این شیخ طوسی که ثقة هست از یک موضوعی داره خبر می ده که اون موضوع اگه واقعیت داشته باشه بین اون و قول معصوم ملازمه هست، این جا قول شیخ طوسی بدرد ما میخوره، حجت میشه، چون قول شیخ طوسی داره از یک موضوعی کشف میکنه که ما قبول داریم بین این موضوع و کشف قول معصوم ملازمه هستش، حالا این جا هم همینجور هست، اینجا هم میگیم اگه اینجوری باشه باید ظهور داشته باشه اشتها داشته باشه، اگه فلان جا جزو مشعرهست باید اشتها اونجاها داشته باشه اگر فاصله مثلاً مکه تا فلان جا بیشتر از بیست و دو کیلومتر و یا بالاخره مسافت باشه باید اشتها داشته باشه و حیث این که ندارد، چرا ندارد اشتها؟ چون آقای زید آقای بکر اونجا ها رفته بودند وثقه هستند به ما گفتند که یک همچین اشتهاهی نبود، اینجا هم پس نتیجه میگیریم که پس اون حکم ثابت نیست، پس بنابراین این جا هم اشکال نداره. میفرماید که نعم، اذا کان نفی التالی_وهو البیونه و الاشتهار، ثابتاً بالظن المعتبر، اینجا کما اذا اخیر بعدم الاشتهار ثقة متبع اخباراً، یه ثقة متبعی آمد و اخبار کرد اون هم نه اخبار حدسی و اجتهادی که اون هم بدرد نمی خوره اخباراً حسیاً چون این موضوع موضوع حسی هست اخبارش هم باید اخبار حسی یا محتمل الحس باشه اینجا، امکن الاعتماد علیه، در چه صورتی؟

اذا کانت الملازمه بین التالی و بین المقدم ملازمه قطعیه او اطمئنانه عند المخبر، اگه پیش مخبر، (خبر داده شده است) اگه پیش این مخبر بین این که اگه بود باید اشتها پیدا میکرد این را یقین داشته باشه این ملازمه را یا اگر که یقین نداشته باشه؛ به این ملازمه اطمینان داشته باشه وقتی این دو تا را و قتی به این ملازمه یقین و اطمینان داشت این حجت شرعی آمد گفت این طرف ملازمه نیست، پس قهراً اثبات میشه حجت شرعی که اون ور ملازمه هم وجود نداره، یعنی لو کانه اون کان نیستش اون تحقق نیستش؛ اذ یثبت بذلک الاخبار لازمه، چون با این اخبار لوازم خبر هم حجت هست دیگه، که لازمش چیه؟ وهو انتفاء المقدم، که اون لازم هم که عبارت است از اون مقدم هم منتفی هست، نظیر: ما اذا اخبر الثقة بالاجماع الکاشف عن رای المعصوم، مثل این که ثقة خبر بدهد به اجماعی که کاشف از رای معصوم هست، اون اجماعی که این صفت را داره، یعنی این قدر تعداد اش زیاد هست جوری هست که کاشف است به اون خبر بیاد بده، خبراً حسیاً،

بله، بالاجماع الکاشف عن رای المعصوم علیه السلام علی ما بین فی مبحث الاجماع المنقول، همونطور که در اونجا یا حتی اگه در اونجا یادتون باشه توی کفایه یا رسائل یک حرف دیگری هم کنارش زده میشه، میگه اگه شما خودتون پنجاه نفر را بدست آوردید پنجاه تای دیگه هم به ثقه داره خبر میده که اون پنجاه تا را دیگه خودت بدست نیاوردی، ولی میگیم این پنجاه تای که من وجدانا فهمیدم با اون پنجاه تای که مخبر ثقه داره میگه روی هم باشه، این مثبت قول شارع میشه یا نمیشه؟ پس لازم نیست ما حتما اون صد تا را خودمون بدست بیاریم اگه صد تا را بدست آوردیم خودمون نورعلی نور یقین پیدا میکنیم، اگه صد تا همه اش را مخبر بیاد خبر بده اون هم خوب هست، اگه نه بخشیش را وجدان کردیم بخشیش هم مخبر خبر داد که روی هم رفته جمع اش شد صد تا بازهم بدرد میخوره، پس بنابراین اینجا هم این حرف را میتونیم بگیم.

س.؟؟؟

ج. نه دلیلمون عقلی نیست، نه عقلی اش این هست که بین این دوتا ملازمه هست درست؟ و این که اگر دوتا چیز بینش ملازمه بود یکیش نبود دیگری هم نخواهد بود این هایش عقلی هست، اما این که طرفین ملازمه هستش یا نیستش؟ شما باید احراز کنید، اگر به وجدان احراز کردیم نتیجه اش هم میشه قطعی، اگر به اطمینان هر دو را احراز کردید نتیجه تان میشه طبق اون ملازمه که عقلی هست میشه اطمینانی، اگر ملازمه را ملازمه را باز قطعی بود و اطمینانی بود ملازمه اون طرف شارع آمد به من اخبار کرد گفت من دارم به تو میگم این که ملازمه داره این ورش نیستش حجت اقامه میکنم بر تو میگم قول خبر ثقه را بپذیر که داره میگه این طرف اش نیست، پس قهرا شارعی که داره میگه بپذیر که این طرف اش نیست به دلالت التزام میگه بپذیر که اون هم نیست بپذیر که اون هم نیست، پس میشه حجت شرعی بر این که اون هم اشکالی نداره، این هست که ما میگیم که لوازم امارات حجت هست، یعنی اگر شارع اومد اماره را حجت کرد لوازمش هم حجت هست، این مبنی بر این هست که ما بگیم حجت هم مثبتات امارات و لوازم امارات حجت است.

وصل الله علی سیدنا محمد و آل الطاهرین.